

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به کیفیت زاد دیروز خدمت رفقا روایاتش

بیان شد و عرض شد که منظور از زاد یا قوت عبارت

است از همان نحوه تغذی که انسان می تواند بقای

خودش را به واسطه آن تغذی تضمین کند؛ فقط

همین مقدار و بیش از این مکلف نیست.

و اما مسأله اساسی راجع به بذل است و کیفیت

تعلق وجوب؛ و یا این که در مورد حمل یک روایت

بود که دلالت بر وجوب می کرد و نظایرش هم

هست. مثلاً اگر مُراهق و غیر بالغ حج انجام بدهد،

در روایت داریم که او باید دوباره حج را انجام

بدهد. مثل روایت کافی «عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ شِهَابِ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ ابْنِ عَشْرِ سِنِينَ

يَحُجُّ. قَالَ: عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ إِذَا احْتَلَمَ وَ كَذَلِكَ

الْجَارِيَةُ عَلَيْهَا الْحَجُّ إِذَا طَمِثَتْ». و این دلالت بر

وجوب [انجام حجة الإسلام] می کند، چون شرط

حج که بلوغ است در این جا تحقق پیدا نکرده است.

یا در روایت «مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ أَنَّ عَبْدًا حَجَّ عَشْرَ

حَجَّ كَانَتْ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ أَيْضاً إِذَا اسْتَطَاعَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلاً؛ وَ لَوْ أَنَّ غُلَاماً حَجَّ عَشْرَ حَجَجٍ ثُمَّ احْتَلَمَ كَانَتْ عَلَيْهِ فَرِيضَةُ الْإِسْلَامِ؛ وَ لَوْ أَنَّ مَمْلُوكاً حَجَّ عَشْرَ حَجَجٍ ثُمَّ أُعْتِقَ كَانَتْ عَلَيْهِ فَرِيضَةُ الْإِسْلَامِ إِذَا اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً». در این جا دلالت بر وجوب حج می کند در زمان بعد الاعتاق.

یا این که در مورد شخصی که فقیر است و او را می برند، این روایت هم نظیر آن هست. روایت «الْفَضْلُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - که باز این روایت در کافی است - قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ - این روایت مهمی است در فتوی - فَحَجَّ بِهِ أَنَسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ - این با روایت بذل فرق می کند، بذل در اینجا نیست؛ همین طور که فرقی را گفتیم در این جا «فحج به» است - أَقْضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ؟ قَالَ: نَعَمْ! - حالا این حجة الاسلام اش را کاری نداریم که، چطور حجة الاسلام است؛ ما به وجوب حج بعد الاستطاعة کار داریم - فَإِذَا أَيْسَرَ بَعْدَ ذَلِكَ، فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ. - «فعلیه» دلالت بر وجوب دارد - قُلْتُ: وَ هَلْ تَكُونُ حَجَّتُهُ تِلْكَ تَامَّةً أَوْ نَاقِصَةً إِذَا لَمْ يَكُنْ حَجٌّ مِنْ مَالِهِ؟ - آن حجی که انجام داده، تام بوده یا ناقصه بوده است؟ حضرت می فرماید: حَجَّش تَامٌ اسْت. ببینید من روی چه مطالبی دارم

دقت می‌کنم!! حضرت می‌فرماید: حَجُّش تام بوده است. مگر چند تا تام داریم؟! - قَالَ: نَعَمْ! يُقْضَى عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَ تَكُونُ تَامَةً وَ لَيْسَتْ بِنَاقِصَةٍ وَ إِنْ أُيْسِرَ فَلْيَحُجَّ.<sup>۱</sup> حجة الاسلام را انجام داده و حجش درست است. اگر «أَيَسَرَ»، باید برود حج را انجام بدهد؛ وقتی استطاعت پیدا کرد باید حج را برود. این جا آقایان می‌گویند حج مستحب است، چون دو تا حج تام که نداریم. اگر این مصلحت ملزمه در آن تدارک شده خیلی خوب، مگر چند تا مصلحت وجود دارد؟ یک مصلحت ملزمه بوده و الزام به حج کرده، خوب الان هم رفته این را انجام داده دیگر، وقتی که انجام داده بریء الذمّة شده. این «وَ إِنْ أُيْسِرَ فَلْيَحُجَّ» دلالت بر چه می‌کند؟ دلالت بر استحباب می‌کند. درحالتی که ظهور روایت بر وجوب است؛ حتی ظهور هم نه، شاید مثلاً صراحت باشد. چون «فَلْيَحُجَّ» در این جا داریم و در یک جا «يَجِبُ» داریم. لذا مرحوم شیخ طوسی در این جا فتوای به استحباب می‌دهد و می‌فرماید: «قوله عليه السلام: وَ إِنْ أُيْسِرَ فَلْيَحُجَّ، مَحْمُولٌ عَلَى سَبِيلِ الْإِسْتِحْبَابِ. يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ الْخَبَرُ الْأَوَّلُ؛ وَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا

۱- الكافي، ج ۴، ص ۲۷۶.

الْخَبْرَ أَيْضاً: قَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ تَكُونُ تَامَّةً وَ  
 لَيْسَتْ بِنَاقِصَةٍ» - خب با همه این عبارات پس دیگر  
 معنا ندارد حج، حج واجب باشد؛ «قضى  
 حجة الإسلام» حجة الإسلام را انجام داده «وَ تَكُونُ  
 تَامَّةً وَ لَيْسَتْ بِنَاقِصَةٍ»، پس باز هم بگویم واجب  
 است! «وَ إِنَّ أَيْسَرَ» در روایت آمده، پس باید بگویم  
 مستحب است. - يَدُلُّ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ. وَ مَا أَتْبَعَ مِنْ  
 قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ إِنَّ أَيْسَرَ فَلْيَحُجَّ، الْمُرَادُ بِهِ مَا  
 ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْإِسْتِحْبَابِ؛ لِأَنَّهُ إِذَا قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ  
 فَلَيْسَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا النَّدْبُ وَ الْإِسْتِحْبَابُ وَ الْمُعْسِرُ إِذَا  
 حَجَّ عَنْ غَيْرِهِ فَقَدْ أَجْزَأَهُ ذَلِكَ. ۱

ما یک واجب داریم و وقتی که واجب را اتیان  
 کرد، خب بعدش مستحب می شود دیگر؛ دو تا  
 واجب که نداریم. خدا می گوید نماز ظهر را بخوان،  
 بعد بگوید دوباره نماز ظهر را اعاده کن، یک وجوب  
 دیگر بیاید بگوید دفعه سوم هم بخوان. چه خبره بابا  
 یک دفعه واجب است ما خواندیم، حالا می خواهی  
 ما زیاد نماز بخوانیم خیلی خب مخلصتیم، اما نه  
 دیگر اینکه واجب باشد بگویی حتماً باید خوانده

۱ - تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۷.

شود. می خوانیم برای تو، غصه نخور خدایا! دو دفعه هم می خوانیم بخواهی، سه دفعه هم می خوانیم.

دکتر سجادی به من می گفت: به سفر حج رفتم، آن آخوند کاروان نوبت نماز طواف نساء و این ها که شد، گفت: قرائت شما باید این طور باشد، حمد شما این طور باشد و فلان. می گفت: کاری کرد بر سر من که من ۱۷ بار نماز طواف نساء خواندم. می گفت: حج را ما انجام دادیم، ولی آمدم کنار کعبه نگهش داشتم و گفتم: بدان روز قیامت من جلو جدّم می آیم می گیرمت، این طوری نیست! یا می گویم این حرف هایی که این زد درست است و روز قیامت من از دین جدّم برمی گردم یا این که دادِ مرا از این بگیر که من ۱۷ دفعه نماز طواف نساء خواندم.

خب حالا مرحوم شیخ هم همین را می گوید؛ خدایا! یک واجب از ما طلب داشتی، آن هم طلبت را دادیم دیگر چی؟! چرا بعدش دوباره حجة الاسلام برویم انجام بدهیم؟ پس منظور حضرت در این جا استحباب است؛ «وَالْمُعْسِرُ إِذَا حَجَّ عَنْ غَيْرِهِ فَقَدْ أُجْرَاهُ ذَلِكَ» این هم یک مطلب دیگر.

یک روایتی هم خدمت شما عرض کردیم که

شخص معسر این حج را انجام بدهد و این از حجة الاسلام قبول می شود ولکن وقتی که در یُسَر شد باید حج انجام بدهد و عجیب این جا است که مرحوم شیخ می فرماید: واجب است. جناب مرحوم شیخ شما چطور این جا می فرمایید واجب است؟ چطور شما قبلاً گفتید مستحب است و بعد در این جا واجب است؟! این جاست که باید یک فقیه روایات را کنار هم قرار بدهد تا متوجه بشود که مقصود امام علیه السلام چیست؟

روایت، روایت صحیح السند است و سندش هیچ اشکالی ندارد «مَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ - یکی از یکی بهتر - قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ عَنْ غَيْرِهِ - خودش حج انجام نداده، از غیر خودش انجام داده؛ لابد معسر بوده و یا نیابتاً بوده - يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ؟ قَالَ: نَعَمْ! - تصریح می کند این حج، حجة الاسلام به حساب می آید - قُلْتُ: حَجَّةُ الْجَمَّالِ تَامَّةٌ أَوْ نَاقِصَةٌ؟ قَالَ: تَامَّةٌ. - البته این به ضمیمه روایت بعد است، جَمَّالٌ آن کسی است که شتر را می برد و حش، حج تام است. - قُلْتُ: حَجَّةُ الْأَجِيرِ تَامَّةٌ أَوْ نَاقِصَةٌ؟

قَالَ: تَامَّةٌ. <sup>۱</sup> حَجَّ اجیر که همان نائب باشد، آن هم چیست؟ حَجَش، تام است. یا اجیر نه به عنوان نیابت، اجیر به عنوان کمک، مساعد؛ افراد با خودشان می‌بردند که کارشان را انجام بدهد یا به اصطلاح می‌توانیم بگوییم خادم. خب این روایت را الان در نظر بگیرید.

روایت بعدی حضرت می‌فرمایند: «عَنْ آدَمَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - که ظاهراً این ابوالحسن، منظور امام رضا باشد این طوری که از سهل روایت شده؛ زیرا او از امام رضا نقل می‌کند - قَالَ: مَنْ حَجَّ عَنْ إِنْسَانٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ يَحُجُّ بِهِ، أَجْزَأَتْ عَنْهُ حَتَّى يَرْزُقَهُ اللَّهُ مَا يَحُجُّ بِهِ وَ يَجِبَ عَلَيْهِ الْحَجُّ.» <sup>۲</sup> این تصریح به حج عن مستقبل در صورت یسر و ایسار هست. بالا حضرت فرمودند که این حجة الاسلام حساب می‌شود. این جا حضرت می‌فرمایند که این مُجْزِي هست تا وقت زوال عسر. پس از عسر این حج برای او واجب می‌شود، چطور این دو تا را باید با هم جمع کرد با آن مطلب؟ این جا که حجة الاسلام است چطوری

---

<sup>۱</sup> - الکافی، ج ۴، ص ۲۷۵.

<sup>۲</sup> - وسایل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۵.

می شود قضیه؟!

بله! روایت دیگر هم است که در این روایت تصریح شده روایت «مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُعْسِرًا أَحَبَّهُ رَجُلٌ، كَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ؛ فَإِنْ أُيْسَرَ بَعْدَ ذَلِكَ، كَانَ عَلَيْهِ الْحَجُّ. وَكَذَلِكَ النَّاصِبُ إِذَا عَرَفَ، فَعَلَيْهِ الْحَجُّ وَ إِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ.»<sup>۱</sup> این هم یک روایت دیگر، حالا به ناصب کاری نداریم. ولی در آن روایت که شخص معسر باشد، هم حضرت تصریح فرمودند که «يَحِبُّ عَلَيْهِ الْحَجَّ». این مسائلی که در این جا بود.

در مورد عبد هم که ما در آن جا گفتیم که منوط است به چیز که روایت، روایت صفوان بود.

دیروز عرض کردیم که «المملوك إذا حجَّ» البته این روایت، روایت موسی بن جعفر علیه السلام است که فرمودند: «المَمْلُوكُ إِذَا حَجَّ ثُمَّ أُعْتِقَ فَإِنَّ عَلَيْهِ إِعَادَةَ الْحَجِّ.»<sup>۲</sup> خب این دلالت بر وجوب دارد.

و یا اینکه فرض کنید که در اینجا در روایت بعد دارد که از امام صادق است که می فرماید:

۱ - الکافی، ج ۴، ص ۲۷۳.

۲ - وسایل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۹.

«الْمَمْلُوكُ إِذَا حَجَّ وَهُوَ مَمْلُوكٌ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يُعْتَقَ، أَجْزَأُهُ ذَلِكَ الْحَجُّ. فَإِنْ أُعْتِقَ أَعَادَ الْحَجَّ.»<sup>۱</sup>  
یعنی حجة الاسلام است دیگر. این روایت هم باز تصریح بر وجوب اعاده حج است بعد العتق.

این روایاتی که در این جا هست به اضافه روایت ناصب. در مورد ناصب، دو یا سه روایت است که این روایات مضامین شان یک کمی با هم اختلاف دارند. در مورد ناصب حضرت می فرماید که «علیه الحج»؛ مثل آن شخص معسر که فقیر است و در حال اعسار این حج را انجام می دهد [و بعداً در صورت یسر باید حجة الاسلام را به جا آورد]. در یک روایت دارد، ظاهراً دو سه روایت هست، در یکی می فرماید که «إِنِّي لَا أُحِبُّ»، من این حج را دوست ندارم؛ یا «إِنِّي أَكْرَهُ ذَلِكَ الْحَجَّ»، من خوشم نمی آید از این حج. این «إِنِّي لَا أُحِبُّ» یا «إِنِّي أَكْرَهُ» چه معنایی دارد، حالا این را می گذاریم برای مرتبه بعد.

فعلاً در مرتبه قبل بیاییم با شیخ حساب مان را تسویه کنیم. اول یکی یکی خلاصه بیایم جلو تا

---

<sup>۱</sup> - وسایل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۰.

برسیم. همان‌طور صاحب جواهر، صاحب جواهر همین‌طور نظر شیخ را دارد. باصطلاح بحث فقهی فقها را بعد از این بحث روائی می‌آییم مطرح می‌کنیم ولی خوب نظر ایشان هم همین است. و او این است که در این روایات که خواندیم همه یا تصریح داشت یا ظهور در وجوب داشت. ما در روایات چیزی به نام استحباب ندیدیم، اگر شما دیدید به ما هم نشان بدهید، همه اینها وجوب و «علیه اعاده الحج» بود؛ عرض کردم اعاده در مورد مصلحت تدارک نشده می‌آید.

«يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَجُّ» یا «يَجِبُ» یا «وَأَجِبُ» یا «عَلَيْهِ الْإِعَادَةُ» و یا «فَلِيَحْجَّ»، همه این‌ها ظهور یا تصریح در مورد وجوب دارد، تصریح در مورد الزام دارد؛ و الزام با استحباب و لو به استحباب اکید منافات دارد و تباین دارد. یعنی ماهیت الزام با ماهیت استحباب و لو اکیداً، ماهیت متباین است و در این شکی نیست.

در این روایات اگر صحبت، صحبت حجة الاسلام نبود، خوب کار ما راحت بود. فرض کن امام می‌فرمایند: حجتش درست است ولی

حجّة الاسلام نیست، خب پس اشکال ندارد و حج درست است. مثل صلاتی که صبی می خواند که هم مأجوره است و مثاب؛ ولکن این صلاة صبی با صلاة بالغ تفاوت دارد. درحالتی که امام علیه السلام در بعضی از این روایات می فرماید: این حجّة الاسلام انجام داده، «فقد أجزاءه عن حجّة الاسلام» یا در مورد عبدی که این عبد حج انجام بدهد، حضرت می فرمایند که تا مادامی که در عتق است این به جای حجّة الاسلام حساب می شود. در مورد أمّ ولد حضرت می فرمایند که این از حجّة الاسلام حساب می شود؛ ولی وقتی که مولای او مُرد، این از ارث آن مولا چون آزاد می شود، دوباره باید برود آن حج را انجام بدهد. یَجِبُ، واجب است.

پس بنابراین ما دیدیم که موارد مختلفی در این جا با وجود کفایت از حجّة الاسلام وجود دارد ولکن عبارت حجّة الاسلام را حضرت در این جا ذکر کرده اند که همین امر باعث شده که امثال مرحوم شیخ در این جا به اشتباه بیافتند.

[موارد عبارتند از] یکی در شخصی که مُعسر باشد؛ دوم در اجیر «و أحمّهُ بعضُ إخوانه»؛ سوم در جمّال، جمّالی که برود برای این که حج را انجام

بدهد. که در آن جمّال هم گفتیم که فرق است بین این که جمّال خودش نیّت حج داشته باشد؛ یا این که نه نیّت حج ندارد، فقط می خواهد شترهایش را ببرد. به دو نحو است؛ اگر نیّت حج داشته باشد، آن حج انجام می دهد و اشکال ندارد؛ چون آن که برای حج لازم است طی طریق است. طی طریق را هم خودش سوار شتر می شود، حالا پیاده هم می رود. خیلی از جمّال ها پیاده می رفتند، اصلاً عادت ایشان این بود. خب «إن استطاع مشياً» در این جا صدق می کند. خب این از شرط برای استطاعت که حاصل شد.

از آن طرف زاد و راحله هم دارد. خب آن چیزی که به او می دهند، کرایه ای که به او می دهند، افرادی که به او می دهند؛ این هم زاد است. پس بنابراین یَجِبُ علیه الحج در این جا چیز نیست، مگر این که در این جا بگوییم که آن جمّال اصلاً نیّت حج نداشته؛ حالا به خاطر چه بوده، سختی راه بوده، یا به خاطر هر چه بوده. یا به خاطر این که مثلاً مسأله را نمی داند، چون ممکن است اصلاً فرض کنید که مسأله را نمی دانسته. نیّت حج نداشته، آن جا که رسیده گفته حالا که ما تا این جا آمدیم خب حالا دو تا حوله هم

می‌اندازیم روی دوشمان، دیگر کاری ندارد، دیگر مسأله‌ایی ندارد که.

تلمیذ: آن‌جا که برسد، حج برایش واجب عینی می‌شود و نمی‌تواند تخلف کند.

استاد: چرا؟

تلمیذ: وقتی رسیده به مرز احرام - میقات - شخص می‌تواند بگوید من نمی‌خواهم بروم؟

استاد: بله! می‌تواند عمره انجام بدهد، حج انجام ندهد.

تلمیذ: در ایام حج؟

استاد: عمره مفرده بله، کسی که نیت ...

تلمیذ: یعنی تا آن‌جا خود ایام حج هم بگذرد، مکه هم وارد بشود؟

استاد: بله! به مکه وارد می‌شود. شخص به عنوان عمره، نیت برای حج ندارد؛ نیت فقط عمره دارد.

تلمیذ: حالا فقط در خود ایام حج شخص که وارد مکه می‌شود.

استاد: در خود روز نهم، بالاتر از این، حج واجب نیست. آن چیزی که واجب است دخول الحرم است

معتماًراً.

تلمیذ: آن شخصی که الان درک کرده ایام حج را، الان در خود مکه است و لو این که عمره را قبلاً انجام داده، حج برایش واجب نیست؟

استاد: نه! حج واجب است با شرایط خودش.

تلمیذ: این شرایط را ندارد که می خواهد برود منی و برگردد.

استاد: بله! حالا می گوید مریضم، ضعف دارم، حوصله سنگ زدن ندارم، نمی دانم از این چیزها، ممکن است یک جهتی حالا دارد.

تلمیذ: نه! با آن مبنایی که حضرت عالی دارید در باب استطاعت.

استاد: نه! ببینید ما نسبت به آن قضیه که صحبت نمی کنیم. امام علیه السلام می فرمایند که با این شرایط این نیت ندارد. ما در فرق بین دو روایت داریم می گوئیم؛ در یک روایت راجع به جمّال می فرمایند: يُجْزِيهِ عَنِ حِجَّةِ الْإِسْلَامِ، در یک روایت حضرت می فرمایند: لايجزى، این باید دوباره برود انجام بدهد یعنی يَجِبُ عَلَيْهِ الْإِعَادَةُ، در کجا این تفاوت حاصل می شود؟

آن موردی که یُجزیه است، در صورتی است که آن جمّال خودش استطاعت ندارد، آن معسر است، فرض کنید که پول خیلی ندارد که به او بدهد، شخص معسر است. مثل آن أَحَجَّ به بعضُ إخوانه، منتهی آنها سوار راحله‌اش می‌کنند این نه، این جمّال از روی ناچاری دارد این را انجام می‌دهد نه از روی دلخواه، بطوری که اگر این‌ها نمی‌بردند او هم نمی‌رفت. ولی أَحَجَّ به بعضُ إخوانه، خودش نیّت دارد، یعنی خودش می‌خواهد برود، منتهی نمی‌تواند. می‌گویند: بیا با هم برویم، برای این هم حالا فرق نمی‌کند چه سفر مکه کرایه بدهد چه سفر کالیفرنیا کرایه بدهد، - البته کالیفرنیا که از دریا می‌گذرد نمی‌شود - هر دو برایش یکی است. خب دیگه حالا بار خورده، بار خورده حالا راه جدّه و مکه پیش آمده، این قصد حج ندارد. این می‌گوید که این‌ها پول می‌دهند و آن صاحبش مثلاً فرض کنید که گفته این‌ها را ببر مثل یک جمّالی که می‌گوید اینها را ببر. ولی اگر همین شخص مسأله را بداند و نیّت حج بکند، این استطاعت برایش صدق می‌کند. بله!

آن مطلبی که شما می‌فرمایید درست است.

تلمیذ: فرض کنید که شخص حالاً نیت حج هم نکرده. مقدمات حج جزء حج که نیست، ما گیریم که واجب عینی باشد آن مقدمه است. حالاً آن مقدمه را به زور یا به عنوان توفیق اجباری هر چه که طی کرده، بدون نیت هم طی کرده، ولی بر مبنای حضرت عالی که استنباط فرمودید از روایات که استطاعت همان قدرت اتیان حج است شخصی که الان در مکه هست قدرت اتیان دارد.

استاد: ببینید! شخصی که در مکه هست یک وقتی حج را انجام می‌دهد از باب تکلیف شرعی که الان که در مکه هستیم و داخل حرم می‌شویم، بالاخره واجب است که ما یک عمره‌ای انجام بدهیم. یک وقتی نه، این شخص که می‌خواهد وارد مکه بشود، به عنوان این که حج را می‌خواهد انجام بدهد ولو ماشیاً وارد می‌شود، این مسأله‌اش با آن خیلی فرق می‌کند. این می‌گوید اگر من جمّال نبودم هیچ وقت نیت حج هم نمی‌کردم، با این نیت وارد مکه می‌شود. چاره‌ای ندارم، جمّالم، وارد مکه می‌شوم و یک حج هم می‌کنم و عرفات و مشعر و این‌ها هم

می‌روم، حج هم انجام می‌دهم، حالا که آمدیم حج هم انجام می‌دهیم.

تلمیذ: این افراد از آنها ساقط نمی‌شود؟

استاد: نه! این در این جا نیت برای حج ندارد،

نیت کار کردن برای آنها را دارد. ممکن است یک

شخصی برود خدمت حجاج هم بکند - یَخْدِمُهُمْ -

ولی نیتش حج است. خیلی فرق می‌کند [بین

او] با کسی که، گردنش را گرفتند می‌گویند مجبوری

ما را ببری مکه. می‌گوید: خیلی خب! خوب بود به

جای مکه، یک جای خوش آب و هوایی به ما

می‌گفتی، مکه چیست؟ می‌گوید: خب حالا این دفعه

مکه بیا، سال دیگر می‌برم شما را جاهای خوش آب

و هوا و کنار جالیز و امثال ذلک که به شما خوش

بگذرد. این شخص با این نیت می‌رود، حضرت

می‌فرمایند: این حجتش درست است و اشکالی

ندارد، ولیکن حجة الاسلام را باید انجام بدهد. چون

نیت حج نداشته و نیت فقط نیت جمالی بوده است.

نیت، فقط اِکْرَاءٍ - [اجاره دادن] - این اِحمال و این‌ها

بوده است.

این روایاتی که تا این جا صحبت شد، در همه این ها یا وجوب به صراحت آمده یا وجوب به ظهور آمده است. پس بنابراین لَوْ خَلِّينا و طبعنا، اگر ما تنها با این روایت برخورد کنیم، این روایت چه می گوید؟ این روایت می فرماید که حجة الاسلام دوباره برای او واجب است. حالا جناب شیخ شما استحباب را از کجا آوردید؟ این جا آن جایی است که ارتکازات می آید و جلوی مفهوم روایات را از ما می گیرند و سلب می کنند. امام که فرموده «يُستحبُّ»، امام فرموده «يَجِبُ عَلَيْهِ الِاعَادَةُ»، این دلالت بر استحباب می کند؟! کجای آن دلالت بر استحباب می کند مولانا؟ این حرف ها چیست!! درست شد! امام می فرماید: «يَجِبُ عَلَيْهِ الِاعَادَةُ»؛ امام می فرماید: «فليحجَّ»؛ امام می فرماید: «فيقضى عن حجة الاسلام»؛ امام علیه السلام این را می فرماید.

پس بنابراین، از این مسأله ما فارغ می شویم که این حج بعد از حالت عسر؛ و بعد از عتق؛ و بعد از موت مولا در صورت اُمّ و کد بودن؛ و بعد از مُراهقیت یعنی بلوغ؛ و بعد از نَصَب در مورد مخالف و این ها؛ - البته در مورد نصب صحبتش را بعد می کنیم که در

مورد نصب روایت داریم: «إِنِّي أَكْرَهُ»، که آن فرق می‌کند - در تمام این‌ها این روایت دلالت بر وجوب می‌کند و فرق آن‌ها را با مورد بذل گفتیم و دیگر تکرار نمی‌کنیم. حالا این وجوب، وجوبی است که عن حجة الاسلام است نه عن غیر حجة الاسلام. یعنی حجة الاسلام را انجام داده، بعد حضرت می‌فرماید که «فليجب عليه الاعادة». حالا ما باید بیاییم بین این دو تا را جمع کنیم و ببینیم آیا دو تا حجة الاسلام داریم یا نداریم؟ نه اینکه بگوییم مستحب است.

قبل از این که ما حکم به استحباب و وجوب بکنیم، اول باید ما این ظهور روایت یا صریح روایت را در این مورد درک بکنیم؛ وقتی که ما وجوب را تشخیص دادیم، آن موقع می‌رویم سراغ چه؟ سراغ روایاتی که می‌گوید که **يَجِبُ عَلَى كُلِّ مَكْلَفٍ مَرَّةً وَاحِدَةً** عن حجة الاسلام یا ... **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ** **الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً** ... که در روایات تفسیر شده به مره واحده در مورد این‌ها. البته در بعضی از روایات داریم که **يَجِبُ عَلَى مِيسِرًا** هر چند سالی مثلاً، اربع سنوات یک مرتبه، یا خمس سنوات یک مرتبه، حج انجام دهد؛ این هم هست.

ولی حالا ما به این روایت که یَجِبُ مَرَّةً وَاحِدَةً  
است کار داریم. این مَرَّةً وَاحِدَةً که حجة الاسلام  
هست و وقتی که تام است بنابر فرمایش امام  
علیه السلام، چطور غیر مجزی است؟ ما باید بین این  
جمع کنیم، جمعش چگونه است؟ جمعش خیلی  
راحت است و این است که حجة الاسلام مجزی  
است در شرایط خاص خودش. مُكَلَّفٌ در حین عتق  
این یک تکلیف خاص خودش را دارد؛ حجة الاسلام  
در حین عتق، حجة الاسلام است و تامةٌ و لا شكَّ فی  
أَنَّ هَذَا مُكَلَّفٌ فِی حَالِ الْعَتَقِ وَ قَضَى حُجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ  
هُوَ تَامَةٌ وَ لَیْسَ عَلَیْهِ شَیْءٌ كَمَا أَنَّ الْعَبْدَ فِی هَذَا الْعَتَقِ  
لَهُ أَحْكَامٌ خَاصَّةٌ، مانند عدم تملک، عدم اجازه خروج  
الاباذن مولا و عدم تصرف در اموال مولا، تمام اینها  
چیست؟ در حال عتق است. احدی از این احکام  
کفایت حجة الاسلام می کند در حال عتق.

بسیار خب! وقتی که از عتق خارج شد موضوع  
عوض می شود. نه این که یک حجة الاسلام انجام داده  
و دیگر کافی است، حجة الاسلام در حال عتق را اتیان  
کرده و اگر با همین حال بمیرد، يُحْشَرُ یومَ الْقِیَامَةِ  
حَاجًّا بِحُجَّةِ الْإِسْلَامِ وَ لَا حَاجًّا بِحُجَّةِ إِسْتِحْبَابِیٍّ أَوْ

حجة تأکیدیّ أو حجة فی حال الصبابة و الصغر، بل  
يُحشرُ يوم القيامة بحجة الاسلام، این حجة الاسلام را  
انجام داده و تمام شد.

وقتی که موضوع عوض می‌شود، وقتی که  
شخص از عتق خارج می‌شود و حر می‌شود تکلیف  
هم عوض می‌شود. همان‌طوری که نسبت به  
تصرفات خودش مختار و مالک است، همان‌طوری  
که نسبت به ازدواج و عدم ازدواج خودش اختیار  
دارد - چون ازدواج عبد به اذن مولا باید باشد  
بدبخت عبدها! - یا نمی‌دانم فرض بکنید نسبت به  
سایر موارد و تصرفات و اینها هست، همان‌طور که  
این انقلاب در تکلیف برای او حاصل می‌شود،  
انقلاب در حج هم برای او حاصل می‌شود. این  
حجة الاسلام اش الان مشروط می‌شود به حالت  
استطاعت، این چه اشکال دارد؟

حالا این فقها مانند شیخ طوسی تصور کردند  
حجة الاسلام یک چیز قلمبه و سلمبه‌ای است - مثل  
این که تعبیر اصطلاحی هر چه بزرگ‌تر باشد مطلب  
فرق می‌کند - که این حجة الاسلام، همین حج

خودمان، همین حَجی که اولش لبیک است و آخرش هم نماز طواف است، صلاة زن‌ها است، درست شد. این حج با این خصوصیاتش چیست؟ حج است، مستحب باشد حج است، واجب باشد حج است، اجیر باشد حج است، نائب باشد حج است، همه‌اش حج است، این حج یکی است. حالا کسی که با شرایط استطاعت دارد اسم این را می‌گذارد حجة الاسلام، و این چیز دیگری ندارد.

این‌ها تصورشان این است که حجة الاسلام، یک چیز کلاه و عمامه‌ای است که ردایی است که وقتی آمد به این پوشید، چفت می‌گیرد این آقا را و دیگر این ردا و لباس را نمی‌تواند از تنش بکند. درحالتی که نه، حج است، رفته و انجام داده، مصلحت حج هم الان در آن آمده در یک چنین وضعیت؛ وقتی که این الان حَر می‌شود، این حَر شدنش یک آثار تکوینی که همچنان در او بوجود می‌آورد و خود را مختار می‌بیند نفساً، یک آثار تشریحی هم آن حَریت و خروج از اعتاق برای او بوجود می‌آورد که نتیجه آن آثار تشریحی، اعاده الحج است در صورت استطاعت.

تلمیذ: اعاده نماز و احکامی که در حال رقیّت است احکام وضعی است و نماز از احکام وضعی است؛ ولی حج از احکام وضعی نیست، بلکه تکلیفی است؟

استاد: در کدام؟

تلمیذ: در مثل مالکیت و زوجیت و این‌ها؟

استاد: وضعی هم، از نوع شرع حکم تکلیفی است و چه فرقی می‌کند، یکی است و از آن نشأت گرفته. در مورد نمازها و این‌ها دلیل نداریم، نداریم که اصلاً بلکه بر خلافش است؛ در مورد انفاق‌هایی که می‌کند به اذن مولا، نیاز به اعاده ندارد؛ در مورد فرض کنید قضا از صوم، کفاراتی که این‌ها را می‌دهد همه بر عهده مولا بوده و نیازی به تکرار اعاده ندارد؛ ولی خصوص حج، نبودید شما آن روز که من راجع به کیفیت چیز حالا این را دوباره اعاده می‌کنیم؟

تلمیذ: فرق بین بذل و حجة الاسلام؟

استاد: بله! بله! مثل این که آن روز من یک اشاره‌ای کردم که مسأله حج در آن یک استقلال خوابیده، حرّیت در حرکت خوابیده. بله! به این

لحاظ امام در آن جایی که شخص بذل می‌کند، می‌فرماید که واجب نیست؛ ولی در اینکه اَحَجُّ فلان، عتق هم همین مسأله می‌شود، اَحَجُّ هم همین می‌شود، نصب هم همین می‌شود؛ فرض بکنید اینها همه به همین محوریت دور می‌زند. این محوریت را ما ثابت بکنیم تمام آنچه را که بر حول این محور می‌گردد همه ثابت می‌شود، گرچه امام هم نفرماید، چون ملاک همین ملاک واحد می‌شود.

تلمیذ: پس وجوب حج به مکلف و غیر مکلف

نرفته، یعنی اوصاف مکلف در این جا تغییر کرده؟

استاد: ببینید همین که شما می‌گویید مکلف، تمام

شد و لازم نیست بگویید اوصاف خاص مکلف.

مکلف چیست؟ شخصی است که تکلیف خاص بر

او تعلق بگیرد، حالا آن تکلیف چیست؟ هر شخصی

مال خودش است. به زن یک تکلیف تعلق می‌گیرد

و به مرد یک تکلیف تعلق می‌گیرد؛ به مریض یک

تکلیف تعلق می‌گیرد به صحیح هم یک تکلیف؛ به

مسافر یک تکلیف تعلق می‌گیرد به حاضر هم یک

تکلیف. همین که شما گفتید مکلف، نه این که

مکلف هم یک چیز عجیب و غریبی باشد که لا یَفْرُ

منه. مکلف شخصی است که شأنت تعلق تکلیف از مرتبه انشاء به مرتبه فعلیت برای او حاصل است، این می شود مکلف.

حالا فرض کنید که یک کسی هست اصلاً قابلیت ندارد، شأنت ندارد؛ کسی که اصلاً قابلیت ندارد، اصلاً تکلیف ندارد. ما چند سال پیش یادم است بحث اصولی و نظری کردیم که تکلیف شرعی اصلاً ما نداریم. فرض کنید برای کسی که کور است این خطاب **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ ...**

﴿النور، ۳۰﴾

اصلاً شامل او نمی شود، نه این که شامل می شود و الان مانع دارد. شما ببینید یعنی آن مکلف نیست، هذا لیس بمکلف. یا کسی که فرض کنید که تکویناً وسیله و سبب برای اعمال بعضی از محرّمات را ندارد، این اصلاً تکلیف شامل او نمی شود؛ چون تکلیف که نمی شود لغو باشد.

در این جا هم مسأله همین طور است. الان در این شرایط این مکلف به چیست؟ مکلف به حجة الاسلام است. وقتی مولا می گوید به عبد که حج انجام بده، عبد نمی تواند انجام ندهد؛ اگر عبد

در آن حال بمیرد عقاب می شود به دو عقاب! یکی این که مخالف حرف مولا را کرده، دوم اینکه حجة الاسلام اش را انجام نداده. اما همین عبد فردا که از حج برمی گردد، مولا می گوید: آزادت می کنم؛ خدا می گوید: سال دیگر باید بروی حج. این حجة الاسلام به جای خود و یک حجة الاسلام در حال حرّیت. یعنی یک حج واجب دیگر، آن وقت اسم آن می شود حجة الاسلام. بشود حجة الاسلام، چه اشکالی دارد؟! صدتا هم بشود حجة الاسلام. یک حج آن جا واجب است یک حج این جا.

مثل این که اجیر یک حج باید انجام بدهد در نیابت. چطور یک حج انجام بدهد در حال نیابت و ربطی به حجة الاسلام اش ندارد، دیگر آن حج در حال نیابت چیست؟ اتفاقاً در آن جا هم تعبیر به حجة الاسلام شده. بله! در آنجا تعبیر به حجة الاسلام شده، ولی همین که شخص خودش به یسر می رسد، به استطاعت می رسد، همین شخص که نائب بوده، برای او حج واجب است.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ